



سرانجام مدیریت استقلال موفق به شکست دادن این تیم و مجیدی در فینال حذفی شد

## فرهادکشی

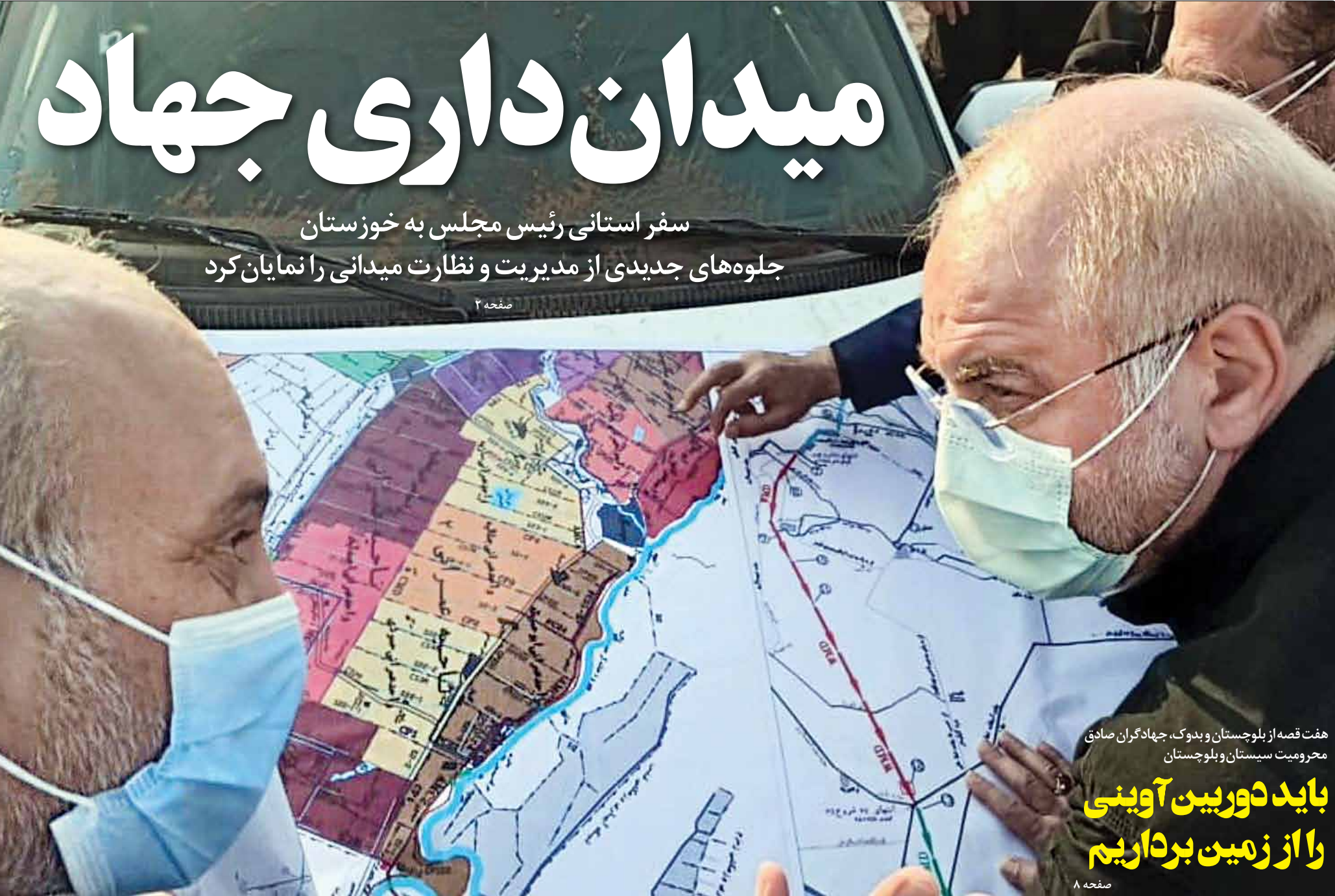
یادداشتی درباره نقش حاشیه‌سازی‌های مدیریتی در ناکامی استقلال در کسب جام



چرا نقش رهبری معنوی ایران در شبه قاره هند بدون جایگزین است؟

## دوستان صاحب‌علی

گزارش «وطن امروز» درباره مختصات فرهنگی و مذهبی شیعیان هند به بهانه راه‌اندازی اکانت توئیتر رهبر انقلاب به زبان هندی



# میدان داری جهاد

سفر استانی رئیس مجلس به خوزستان

جلوه‌های جدیدی از مدیریت و نظارت میدانی را نمایان کرد

صفحه ۲

هفت‌قصه از بلوچستان و بدوک، جهادگران صادق محرومیت سیستان و بلوچستان

## باید دورین آوینی را از زمین برداریم

صفحه ۸

تیتراهای امروز

## چوب حراج در ترازوی قانون

پس از دستور آیت‌الله رئیسی برای ورود سازمان بازرسی به موضوع واگذاری پالایشگاه کرمانشاه «وطن امروز» این واگذاری را بررسی کرده است



صفحه ۳

درباره اختلاف آمریکا و سایر کشورهای شورای امنیت درباره تحریم‌های تسلیحاتی چه کنیم؟

## دست به دامان مجلس

صفحه ۲

گفت‌وگو «وطن امروز» با دکتر محمد عباسی به مناسبت هفته تعاون

## یک دهه فراموشی تعاون

صفحه ۳

با وجود هشدارهای جامعه پزشکی مدارس امروز با اصرار دولت بازگشایی می‌شود

## آغاز سال تحصیلی!

عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس در گفت‌وگو با «وطن امروز»: دولت در بازگشایی مدارس دچار سرگردمی شده است

صفحه ۴

### نگاه

درخواست رئیس مجمع سازمان نظام پزشکی از ستاد ملی مبارزه با کرونا

## جلوی بازگشایی مدارس را بگیرد

وضعیت قرمز کرونایی در خیلی از استان‌ها و شهرستان‌های کشور نگرانی‌های زیادی را برای جامعه پزشکی ایجاد کرده است که می‌تواند در این شرایط سخت که کادر درمان خسته است، بازگشایی مدارس موجب شیوع دوباره و گسترده ویروس کرونا در کشور شود. به گزارش «وطن امروز»، رئیس مجمع عمومی سازمان نظام پزشکی از ستاد ملی مبارزه با کرونا خواست از بازگشایی حضوری مدارس در همه مناطق کشور جلوگیری کند. در متن نامه سرگشاده دکتر عباسی افزوده آمده است: ستاد ملی مبارزه با کرونا از جان میلیون‌ها دانش‌آموز دفاع کند! وزیر آموزش و پرورش طی بیاناتی در اجلاس با مدیران مربوطه اظهار داشته‌اند مدارس باید از شنبه ۱۵ شهریور، به طور حضوری بازگشایی شوند. این «دستور» جناب وزیر، با شرایط حاکم بر همه‌گیری ویروس کرونا و وضعیت «قرمز» بسیاری از مناطق کشور همخوانی ندارد. به خطر انداختن جان میلیون‌ها دانش‌آموز و آموزگار و خانواده‌های ایشان و دخالت در کارشناسی تخصصی نحوه مقابله و مبارزه با بیماری از سوی مسئولان غیرمرتبط با امور بهداشتی، می‌تواند در کمترین فاصله زمانی به یک فاجعه انسانی تبدیل شود. لذا از مسئولان ستاد ملی مبارزه با کرونا جدا تقاضای مکتم ضمن اعمال تابعیت در اجرای فرامین بهداشتی و پروتکل‌های ملی مبارزه با کرونا، از احتمال بازگشایی حضوری مدارس در همه مقاطع تحصیلی و در همه استان‌ها و مناطق کشور، اکیداً جلوگیری فرمایند. نگرانی مجمع عمومی سازمان نظام پزشکی از تبعات بازگشایی مدارس در حالی است که اخیراً برگه‌های رضایتنامه‌ها در فضای مجازی منتشر و دست به دست می‌شود که در آن مدیران مدرسه از والدین خواسته مسئولیت سلامتی فرزندان را برای حضور در کلاس درس در ایام کرونا بپذیرند و امضا کنند. علی‌القاعده، رئیس مرکز هماهنگی و حوزه وزارتی آموزش و پرورش در واکنش به این موضوع اظهار کرد: گزارشی به دست ما رسید که چند مدرسه در استان البرز اقدام به اخذ رضایتنامه کرده‌اند که به آنها تذکر داده شده است. وی افزود: مدرسه حق ندارد چنین رضایتنامه‌ای را از اولیا اخذ کند. هیچ مدرسه‌ای حق ندارد چنین تعهدی را از خانواده‌ها بگیرد. مدرسه همان مدرسه قبلی است و مدیر مدرسه در مقابل دانش‌آموز و سلامت وی بر اساس آنچه با او سپرده شده، مسؤول است و باید مراقب باشد.

## چرا کار نمی‌کنید؟!

میکائیل دپانی

دفت‌ر روزنامه بین‌حافظ و ولیعصر است و تقریباً هر روز گذر ما به پل کالج می‌افتد؛ پلی که قدمتی طولانی دارد و این روزها به تنهایی نمادی از مدیریت شهری پایتخت است. قریب به یک سال است شهرداری تصمیر گرفته میانه این پل را جداسازی کند اما آنچه اتفاق افتاده، به بدترین شکل ممکن و بی‌نظم‌ترین حالت است. پلی با کمتر از ۵۰۰ متر طول در مرکزترین نقطه پررفت و آمدترین خیابان پایتخت که هر کس آن را ببیند با خود می‌گوید شهرداری برای حفظ آبرو و شکل کار هم که شده آنجا را تمیز و مرتب کار می‌کند اما شهرداری این را هم درست انجام نداده است. مسیرهای رفت و برگشت پل کالج را با انواع و اقسام بلوک‌های سیمانی شکسته و قدیمی، بلوک‌های پلاستیکی کوچک و بزرگ و جداکننده‌های فلزی به شکل نامرتب و بدریخت از هم جدا کرده‌اند؛ تصویری نمادین از مدیریت ناکارآمد اصلاحات بر شهرداری تهران.

شورای شهر و شهرداری تهران سوار بر قطار در انتهای دوره مدیریت خود هستند، حال آنکه هنوز قطار روشن نکرده‌اند و قدم از قدم برداشته‌اند تا آنجا که خودانتقادی‌های رئیس شورای شهر وضعیتشان و نمره‌های مردودی که در هر مصاحبه یا سخنرانی به خودشان می‌ده‌اند صیاد اعضای شورای شهر را آورده بود و به جدال‌های درون‌شورایی منجر شده بود.

شهرداری در کارنامه بیش از ۳ ساله خود ۳ مقطع را تجربه کرد؛ مقطعی که همه اتفاقات در شورای شهر به جدال و درگیری برای انتخاب یک شهردار ثابت صرف شد و در تمام این دوران پروژه‌های عمرانی و ساخت‌وساز شهر رسماً خوابیده بود. این دوره برای اصلاح‌طلبان تنها ۲ پرونده سیاسی کاری به جا گذاشت. تلاش برای شهرداری محمدعلی نجفی، در حالی که مخالفت‌های درون‌جناحی اصلاحات بالا بود و حتی استعلامات او نیز از نهادهای مربوط مثبت نبود، منجر به شهرداری کوتاه‌مدت و استعفای او شد؛ شهرداری که دست آخر با قتل همسر دومش پرونده خود را بست تا شلیکی به قلب اصلاحات کند. بعد از آن هم شاهد تلاش برای بر مسند نشاندن محسن افشانی در شهرداری تهران آن هم با اصرار بر نقض قانون عدم به‌کارگیری بازنشتگان بودیم که وی نیز خیلی زود کنار گذاشته شد. دست آخر هم کار به دست پیروز حناچی سپرده شد. در همه این مدت اما شورای

شهری که با عملکرد سیاسی خود فرصت کار برای شهر و شهروندان تهرانی را از دست داده بود، دنبال عوض کردن نام خیابان‌ها بود و با این کار – که آن هم با روکنشی سیاسی انجام می‌شد – سعی داشت کار کردن را به مخاطب القا کند، این در حالی است که یک سال و نیم پس از به دست گرفتن شورای شهر در همین روزنامه گزارشی از پروژه‌های خوابیده عمرانی شهرداری، از تکمیل نشدن انتهای اتوبان امام علی گرفته تا یک دوربرگردان ساده در تقاطع خیابان آفریقا و اتوبان مدرس منتشر کردیم که در همه این صراحت مخالفت کرد اما رجوی بدون پاسخ و اوام به باقی‌مانده برای او شرح داد: «ما یک تکه زمین داشته باشیم در مرز ایران و آنجا مستقر بشویم، فراخوان می‌کنیم و اقلاً یک میلیون نفر می‌آیند به مرز، بعد این نیروهای رومی تهران را تصرف می‌کنیم». بنی‌صدر بعدها مدعی شد که این استدلال درخشان دامادش «خیلی خندیده» اما معلوم نیست در آن لحظه، به یاد آورده باشد که این جوان، با همین سبک مغزی و استدلالی در همین سطح، ۲ سال قبل او را به پاریس کشانده و سپهسالار ایران (!) را چنین عاقل و باطنش کرده است. هر چه بود، سال ۶۲ با اعلام جدایی بنی‌صدر از منافقین به پایان رسید، سال پیش، رو، برای منافقین که حالا در شورای دست‌ساز خودشان تنها مانده بودند، در ایران هم کار خاصی نمی‌توانستند به انجام برسانند و خاله‌بازی دولت در تبعیدشان هم به هم خورده بود، بسیار سخت و طاقت‌فرسا بود. رجوی بخوبی حس می‌کرد چه خطری تهدیدش می‌کند. هزاران جوان دست به اسلحه که اواره غربت شده بودند و از تمام شعارهای «برادر مسعود» چیزی جز باد در مشت‌های خود نمی‌دیدند، ممکن بود پیکان خشم و درماندگی خود را سوی او به عنوان مقصر اصلی نشانه بروند. باز هم لازم بود رئیس منافقین، هیاهوی دیگری برپا کرده و مجلسی جدید برای خود مهیا کند. این بار قبلی که رجوی به هوا فرستاد، حقیقتاً به یادماندنی شد. او ۷ بهمن ۶۲، رئیس دفترش «مریم عضدانلو» را به عنوان «همریدف مسؤول اول سازمان مجاهدین خلق» معرفی کرد و تحولی جدید را در ساختار رهبری سازمان اعلام کرد. چند روز بعد، علی زکیش و محمود عطایی (از کارهای اصلی نظامی سازمان) طی ۲ نامه، بر ضرورت وحدت فیزیکی این ترکیب نوین رهبری تأکید کردند. استدلال مطرح‌شده در این ۲ نامه، بخوبی نشان می‌دهد رجوی در تربیت مشت‌سبک‌مغز مالیخولی‌ای از قماش خود، چه تبحر تحسین‌برانگیزی داشته است: «حالا که

بررسی عملکرد خائنانه گروهک نفاق/بخش ۱۱ و پایانی

### ... و پایان این سودا

یکی از زنان سازمان به مرحله و مرتبه «هبری» عروج (۱) کرده است و همدوش و در کنار «هبر» قرار گرفته و بناسبت متحداً سازمان را رهبری کردند. از این پس مریم عضدانلو بر هر فرد دیگری جز مسعود حرام است و اتحاد آن ۲ وقتی کامل است که از لحاظ جسمانی هم به وحدت برسند».

حالا یک مشکل بزرگ در مسیر این اتحاد فیزیکی (!) قرار داشت. «مریم عضدانلو» همسر نفر دوم سازمان، یعنی «مهدی ابریشمی‌چی» و مادر فرزند او بود. طبیعی است برای صاحبان نظریه «وحدت فیزیکی رهبری نوین» عبور از این مانع، دشوار نبود. شورای هبری سازمان، به «مهدی ابریشمی‌چی» دستور داد همسرش را طلاق دهد! ۱۹ اسفند دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان، اطلاعیه‌ای مبنی بر تصمیم به «زواج فرخنده و تجدیدی و انقلابی مسعود و مریم» صادر کرد. ۸ روز بعد، رادیوی سازمان، خبر ازدواج مسعود و مریم را اعلام کرد. این در حالی بود که مستند به اطلاعیه همین نام «عملیات مرصاد» اشتهار یافت، بیش از نیمی از اعضای منافقین از میان رفتند و باقی‌مانده آنان به عراق بازگشته و در آن زمان سرنگونی رژیم صدام توسط ارتش آمریکا، به عنوان مزدور، به رژیم و ماشین جنگی حزب بعث خدمت کردند.

پس از سقوط صدام، شاید مسعود رجوی چنین پنداشت که دوباره شرایط اوایل سال ۵۹ تکرار شده و باید به دنبال متحدی جدید باشد. اما این بار شرایط به کلی متفاوت بود. دیگر هیچ دستنی برای اتحاد و همکاری متقابل به سوی آنان دراز نمی‌شد. حالا همان رفقای قدیمی در غرب هم به دنبال متحدانی «تازمنفس»، معقول و دارای پایگاه اجتماعی» در منطقه می‌گشتند؛ ۳ ویژگی‌ای که هیچ ربطی به پیران فرتوت و منفور مستقر در «پادگان اشرف» نداشت. حالا آمریکایی‌ها دوره افتاده بودند در جهان تا کشوری را راضی کنند این سالمندان آفسرده و بدبازان را که اهالی عراق (به دلیل مزدوری برای صدام) به خون‌شان تشنه بودند، برای باقی عمرشان پذیرا باشند؛ جست‌وجویی که خیلی کوتاه هم نبود.

امروز بقایای آن جوانان دهه ۶۰، پیرسالانی درهم شکسته و بیمارند که پس از اخراج از عراق، در کشور آلبانی، به سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای متخاصم با ایران، خدمت ارائه می‌کنند و در زادگاهشان، زیاد نیستند کسانی که حتی نام کامل این سازمان یک بار به گوش‌شان خورده باشد.

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ  
«بپرو هوشگر تاریخ

دردشک‌های اجتماعی

پیامک خوانندگان  
۱۰۰۰۲۲۳۱

سلام وطن  
۶۶۴۱۳۹۴۲

@vatanemrooz